شهر خورشید در نگاه سیاحان

گزارشی از مشهد قدیم که در روایت جهانگردان توصیف شده است

عکس آنتونیو جیانوزی از خواجه ربیع-سال۱۲۷۵قمری

عکس آنتونیو جیانوزی سیاح ایتالیایی از حرم -سال۱۸۶۰ میلادی

محمد کاملان

مشهد تا قبل از دوره صفوی، برای جهانگردان، مستشاران، وابستگان نظامی و سیاسی سفارت‌خانه‌های فرنگی سرزمینی ناشناخته بود که هیچ‌چیز در موردش نمی‌دانستند، یکی از مهم‌ترین شهرهای مذهبی شیعیان در ایالتی مهم و استراتژیک که آن روزها به خاطر توجه زیاد شاهان صفوی در اوج رونق خودش قرار داشت. آن‌ها می‌خواستند که مشهد به رقیبی جدی برای مکه و کربلا که تحت سلطه عثمانی‌ها بود تبدیل شود تا ارز مملکت به جیب دشمن خونی دیرینه‌شان ریخته نشود. بااین‌همه، تعصبات بی‌حدومرز صفوی‌ها اجازه نمی‌دادند که هیچ فرنگی یا اروپایی‌ای وارد شهر مشهد شود و ورود این افراد غدغن بود، چون از زاویه دید آن‌ها نامسلمان‌ها نجس بودند. به همین دلیل است که تا قبل از این دوره تصویر درستی از مشهد و خراسان در اسناد و کتاب‌ها موجود نیست و جالب اینجاست که خودِ ایرانی‌ها هم چندان به این کار رغبت نشان نمی‌دادند.

با روی کار آمدن نادرشاه افشار و انتخاب مشهد به عنوان پایتخت و بعد از آن در دوره قاجاریه به واسطه روابط حسنه شکل گرفته بین ایران با دولِ اروپایی، مشهدِ ناشناخته به یکی از اولین مقاصد بازدید آن‌ها تبدیل شد. ازاین‌رو از افشاریه به این طرف، در بیشتر سفرنامه‌ها می‌توان توضیحات مبسوط و کاملی از مشهد و خراسان در کتاب‌ها پیدا کرد، توضیحاتی از ریزترین رفتار مشهدی‌ها، نوع و شکل کوچه‌ها، خیابان‌ها و خانه‌ها تا موضوعات کلی‌تری مثل مکان‌های گردشگری و اوضاع و احوال اقتصادی شهر در دوره‌های مختلف. روز گردشگری و جهانگردی سبب شد تا نقبی بزنیم میان سطرهای این سفرنامه‌ها و مشهد قدیم را به قلم نخستین سیاحان و جهانگردان پا گذاشته به ارض اقدس روایت کنیم.

کلنل سی‌ام‌مک‌گرگور، وابسته نظامی بریتانیا / تاریخ سفر: حدود دهه ۱۸۷۰ میلادی

«کلنل سی‌ام‌مک‌گرگور» از وابستگان نظامی سفارت انگلیس در حدود دهه ۱۸۷۰ میلادی برای بازدید از خراسان بزرگ آن زمان وارد مشهد شد و به دلیل صادر نشدن اَجازه‌نامه و برخلاف میل باطنی‌اش چند ماه در مشهد ماند. شهری که او می‌گوید حوصله‌سَربَر است و جز حرم امام رضا(ع) جای دیدنی دیگری ندارد. او جزو معدود مسافرانی است که از سمت فریمان وارد مشهد شده است و احتمالا تنها کسی است که درباره مصلای تاریخی مطالبی نوشته است: «در طرق طاق ویرانی است که هنر شایان ملاحظه‌ای در آن به کار رفته است و به نظر می‌رسد که ورودی آرامگاه یا مسجدی بوده است. هیچ‌کس از اهالی نام آن را نمی‌دانست، ولی من کسی را با خود داشتم که پس از خواندن کتیبه گفت بنا را بر مزار ۲ برادر سید برپا کرده‌اند که ۴۰۰ سال پیش از دنیا رفته‌اند.»

مک‌گرگور آن‌طور که در کتابش می‌نویسد چندروزی حرم را از دور با دوربین زیرنظر می‌گیرد ولی اطلاعات دندان‌گیری نصیبش نمی‌شود؛ تا اینکه به واسطه چند خدمتکار ایرانی با لطایف‌الحیلی بالاخره می‌تواند وارد حرم شود: «اگر نخواهم بگویم این بناها زیبایی با تقارن فوق‌العاده‌ای دارد، باید اعتراف کنم چشم‌انداز کلی آن بسیار زیباست. بهترین منظره از دروازه پایین‌خیابان دیده می‌شود. از اینجا زمینه بی‌رنگ خانه‌های گلی و درختان سبز تیره موجب می‌شود که گنبد و مناره‌های آبی واضح‌تر دیده شوند و زمینه پشتشان که از کوه‌های قهوه‌ای بریده‌بریده و سایه‌های تیره آن‌ها و رنگ‌های کم‌حال تشکیل شده است، با رنگ‌های تند بناها تضاد دل‌پذیری ایجاد کند. همان‌طور که گفته شد، مشهد به جز این‌ها عمارت شایان توجهی ندارد. همه‌جا پر است از خانه‌های گلی یکنواخت که بر بالای بعضی‌شان بادگیرهایی دیده می‌شود. طی مدتی که در آنجا بودم حتی یک خانه شایان توجه به چشمم نخورد. اگر حرم امام رضا(ع) را که به منظره شهر جلوه‌ای می‌بخشد، مستثنا کنیم، چیزی به جز صفی از دیوارهای گلی و چند درخت بلند، در طول خیابان مشاهده نمی‌شود.»

«سی‌ام‌مک‌گرگور» در سفرنامه‌اش یکی از کامل‌ترین نقشه‌های قدیمی مشهد را که در دسترس است رسم کرده و توصیفاتش از دروازه‌های شهر هم از دقت فراوان و جزئیات دقیقی برخوردار است: «مشهد ۶ دروازه دارد. دروازه بالا و پایین‌خیابان، دروازه نوغان، عیدگاه، سراب و یک ورودی به ارگ. شکل همه این دروازه‌ها یکسان است. ۲ طرف در را که چوبی است آهن‌کشی کرده‌اند. هر دروازه ۲ برج دارد، با ۳۰ پا ارتفاع که بربالای آن روزنه‌هایی برای تیراندازی تعبیه شده است.»

او دیگر مشخصه مهم مشهد را خیابان می‌داند و نهری که از میان آن عبور می‌کرده و آن روزها وضعیت بسامانی نداشته و در کثیف‌ترین و رقت‌بارترین حالت خودش بوده است: «مشخصه مشهد «خیابان» است که کاملا مستقیم است و درازای آن به حدود یک کیلومتر می‌رسد، عرض آن در اصل ۸۰ پا بوده ولی اکنون کاهش یافته است. این «خیابان» به جز آنجا که به حرم می‌رسد از میان شهر عبور می‌کند و نهر آب کثیفی از آن می‌گذرد که در چند نقطه سکوهایی بر رویش ساخته‌اند و مردم بدون توجه به بوی بد آن، روی این سکوها می‌نشینند و تفریح می‌کنند. گفته می‌شود ۲ طرف خیابان در گذشته درخت‌کاری شده بود ولی اکنون تنها بالاخیابان به این درخت‌های باشکوه آراسته است. «خیابان» بی‌تردید آنچه را که یک خیابان زیبا باید داشته باشد، دارد. شاید اگر اینجا از آن فرانسویان می‌بود آن را تبدیل به یک زیبایی جاودانه می‌کردند، اما هنگامی که انسان می‌بیند مردم از آب آلوده نهر می‌نوشند، در آن آب‌تنی می‌کنند و اسب‌ها یا لباس‌هاشان را می‌شویند و وقتی کوچه‌های فراموش‌شده، خانه‌های فقیرانه و دکان‌های فلاکت‌بار ۲ طرف آن و دیوارهای دراز گلی را می‌نگرند، به این نتیجه می‌رسد که خیلی کار دارد تا آن را به صورت معبری زیبا درآورند.»

سر فردیک ریچادرز، عضو انجمن سلطنتی نقاشان و حکاکان بریتانیا / تاریخ سفر: حدود دهه ۱۹۰۰ میلادی

ریچادرزِ شاعر و نویسنده که در دوران رضاشاه وارد ایران شده است، سفرنامه‌ای لطیف و دقیق و شاعرانه نوشته است. او در همان ابتدای بخش سفرش به مشهد، به فعالیت‌ها و اقدامات گسترده پادشاهان صفوی برای رونق این شهر و اختراعِ «لقب مشهدی» از سوی آنان اشاره می‌کند و حرم را زیارتگاه مذهبی و ملی می‌داند و می‌نویسد: «مورخان متفق‌القول‌اند که زیارتگاه مشهد منظور دیگری را حاصل می‌کند؛ چه هر سال تا حدی مانع از رفتن حجاج به مکه می‌شود و از این لحاظ برای شیعه نه فقط یک زیارتگاه مقدس بلکه زیارتگاه ملی نیز به شمار می‌آید. درست است که با زیارت مکه لقب محترم و مطبوع «حاجی» به زوار تعلق می‌گیرد ولی هنگامی که از زبان دوستان تحسین‌کننده خود کلمه «مشهدی» را می‌شنوند، از امتیازِ داشتن یک لقب محترم و درعین‌حال میهن‌پرستانه برخوردار می‌شوند.» فرش مروارید، درهای زراندود و مرصع‌کاری‌شده، طلاهای غنیمت گرفته‌شده از هندوستان برای زراندود کردن گنبد طلایی حرم و بسیاری از این دست، همه از توصیفاتی است که او از حرم امام رضا(ع) دارد و از آنجا که به خاطر محدودیت‌های مذهبی نتوانسته است وارد روضه منوره شود، براساس شنیده‌ها و خیالات خودش آنجا را تصور کرده است: «مرقد امام رضا یعنی گنبد و قسمت‌های فوقانی ۲ مناره آن زراندود است. با مشاهده دقیق معلوم شد که گنبد را به جای آجر یا کاشی از آن‌ها پوشانده‌اند. از تعریف و توصیفی که از داخل مرقد می‌کنند می‌توان استنباط کرد که تزیینات داخلی از زر خالص است و برای ورود به حرم باید از یک در نقره، سپس از یک در طلا که با جواهرات قیمتی مرصع شده است و پس از آن از روی فرش مروارید عبور کرد. بعضی از دیوارهای حرم زراندود و مرصع به جواهرات گران‌بهاست و می‌گویند طلایی که برای این کار به کار برده‌اند از هندوستان به غنیمت گرفته شده است.»

ریچادرز نقاش هم بعد از وصف حرم، مثل بسیاری از سفرنامه‌نویسان دیگر، نتوانسته است از کنار خیابان و نهرش به راحتی عبور کند و چیزی از آن ننویسد و از وضعیت نابسامان این خیابان تعجب نکند. البته او در دوره‌ای به مشهد آمده است که خیابان‌های جدید با چهره و شکل متفاوت از بالاخیابان افتتاح شده بودند: «از جنبه‌های برجسته مشهد ۲ خیابان است که به حرم منتهی می‌شود و تقریبا یک‌چهارم مایل از خاک مشهد را اشغال کرده است. این خیابان‌ها اکنون به صورت مأیوس‌کننده‌ترین مناظر شهر درآمده‌اند.»

معروف است که این خیابان‌ها در سابق مانند «پل گالاتا» در استانبول بوده است که یکی از جاهای بسیار زیبا و دیدنی مشرق‌زمین به شمار می‌رود. زمانی تنوع البسه و رنگ‌ها و وجود ملیت‌های گوناگون مانند عرب، افغان، قفقازی، ترک و تاتار، شاهزادگان با جامه‌های فاخر و زوار تهیدست با لباس ژنده، دراویش و گدایان، به این خیابان منظره جالبی می‌دادند.

مشهد شهری بسیار باروح است و قسمت تازه‌ساز و جدید آن به سرعت پوششی از تمدن مغرب‌زمین را به‌خود می‌گیرد.

مشهد دارای چندین خیابان جدید است که دکان‌داران آن کالاهای ساخت چکسلواکی و روسیه را در جعبه‌آیینه‌های خود به معرض نمایش گذاشته‌اند و در این خیابان‌ها حتی فرنگی‌هایی که ظاهری عجیب و غریب دارند، می‌توانند رفت‌وآمد کنند.»

«رفت‌وآمد خارجی‌ها در مشهد بسیار مشکل است.» فردریک ریچادرز با نوشتن این جملات اعتراضی سراغ ماجرای بست و بست‌نشینی می‌رود و مثل ماجرای حرم، خیال‌پردازی‌هایش را درباره بازار زنجیر -که نتوانسته است وارد آن بشود- آغاز می‌کند: «در مشهد رعایت حدود بست و تحصن گاه یک قانون کاملا مذهبی است. عبورومرور خارجی‌ها در شهر مشهد فوق‌العاده مشکل است و وجود نیروهای انتظامی باعث راحتی خیال است، چون ممکن است شخص در خیابان راه برود و ناگهان با زنجیر استبداد که نشانه «بست» است و حدود غیر مسلمانان را مشخص می‌کند روبه‌رو شود. در مشهد گاهی تمام یک خیابان می‌تواند بست باشد.

حتی در مرکز بازار اصلی زنجیر بزرگ بست دیده می‌شود که بازار را از آن محل به دو قسمت تقسیم می‌کند. زنجیر مزبور از سویی به‌سوی دیگر آویزان و درست شبیه زنجیرهای محاصره قسطنطنیه است. در اینجا بازار نه‌فقط یک شهر سرپوشیده و مسقف است، بلکه شهری در شهر دیگر است و این بازار تنها بازار ایران است که ورود به آن برای غیرمسلمانان ممنوع می‌باشد. این ضعف طبیعت آدمی یعنی حس کنجکاوی، این قسمت از بازار را دل‌فریب و و مطبوع جلوه می‌دهد، به‌طوری که هیچ‌یک از بازارهای فلات ایران این‌چنین فریبنده و وسوسه‌آمیز نیست. پیش‌خوان‌هایی که در نزدیکی مدخل وجود دارد، عادی به نظر می‌رسد ولی معلوم نیست که در پشت زنجیر که به چشم نمی‌آید، چه خبر است.

آیا هنوز ایرانیان قدیمی که چهارزانو می‌نشستند، در این بازار شربت عشق و مرگ را خریدوفروش می‌کنند؟ آیا فیروزه در خلوت و تاریکی بازار، رنگ نیلگون خود را بهتر حفظ می‌کند؟ آیا رنگ تمام قالی‌ها ثابت و بدون جوهر است؟ این‌ها سوالاتی است که بست می‌تواند به آن‌ها جواب بدهد، ولی نمی‌دهد؛ یا نمی‌تواند بدهد یا نباید بدهد.»

کلودآنه؛ ورزشکار و جهانگرد فرانسوی / تاریخ سفر: حدود سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵

شاید یکی از آدم‌های عجیبی که به مشهد سفر کرده است، «کلودآنه فرانسوی» باشد. کسی که به چهار زبان زنده دنیا از جمله فارسی مسلط بوده، قهرمان مسابقات تنیس آزاد فرانسه و رولندگاروس شده، در قامت یک خبرنگار، انقلاب روسیه را از نزدیک دیده است و در آستانه انقلاب مشروطه، وارد ایران و مشهد می‌شود. در سرتاسر سفرنامه «آنه» به مشهد، شوق و شور و ذوق از زیارت حرم امام‌رضا(ع) موج می‌زند و نمی‌تواند احساسش را پنهان کند. او روایت متفاوتی از لقب مشهدی دارد و می‌نویسد: «هر ایرانی واقعی باید مشهدی باشد. وقتی کسی می‌خواهد به مخاطبش اظهار ارادت و احترام کند، او را مشهدی صدا می‌زند بدون اینکه بداند او مشهد رفته یا نه. آرزوی من هم این است که یک مشهدی واقعی باشم و اگر نمی‌توانم بر مزار امام‌رضای شهید نماز بگزارم، می‌خواهم دست‌کم گنبد طلای حرمش را زیارت کنم.»

آنه هم پس از زیارت حرم، از خیابانِ معروف مشهد و نهر آب آن، بازار و از همه مهم‌تر اخلاق و رفتار مشهدی‌ها وصف کاملی می‌دهد: «چندین کاروان‌سرای وسیع و چاپارخانه و کارگاه فرشبافی که از هنرهای خاص مشهد است، دیده می‌شود. انبوه روندگان و آیندگان مایه روح و نشاط «خیابان» می‌شوند که خود مایه غرور و افتخار مشهد است. جالب است اهالی مشهد به طرف من که مسیحی هستم، سنگ پرتاب نمی‌کنند و من آزادانه در همه‌جا به‌جز «بست» گشت می‌زنم.

مقابل فروشندگانی که در آستانه دکانشان نشسته‌اند، می‌ایستم و با آن‌ها به گفت‌وگو می‌پردازم. کتاب‌های دست‌نویس قدیمی‌شان را که به من نشان می‌دهند، ورق می‌زنم. روی قالیچه‌ای کنار آن‌ها می‌نشینم. چایی که برایم ریخته‌اند، می‌نوشم، آن‌هم در چندقدمی زنجیرهایی که دور بست کشیده‌اند. من از این مردم جز ادب و لطف و مهربانی نمی‌بینم.»

جرج کرزن؛ وابسته نظامی و سفیر انگلیس در مشهد / تاریخ سفر: دهه ۸۰ میلادی

«کرزن» به‌خاطر شغلش در مقایسه با دیگران حضور طولانی‌مدتی در مشهد داشته و جزئیات دقیق‌تر و بیشتری از این شهر در کتابش به اشتراک گذاشته است. از جمعیت مشهد که تخمین می‌زند بین ۵۰ تا ۶۰هزار نفر باشند تا توصیف دیگر مکان‌های مهم شهر مثل خواجه‌ربیع و باغ نادری: «پس از طی یک مایل به مزار خواجه‌ربیع آمدیم. او از مقدسان و بعضی‌ها می‌گویند از یاران امام‌رضا(ع) بود و برای آنکه به مراد خود نزدیک باشد، جسد او را در آنجا به خاک سپرده‌اند. اطراف این مزار، باغی است که درختان بسیار و دروازه‌ای رفیع دارد و در رواق‌های طاق‌دارش، اتاق‌های فراوانی هست و از ظواهر کار آشکار بود که آنجا تفریحگاه مهم اهالی مشهد و درواقع یگانه نقطه جالب‌نظر حومه شهر است.

از کاشی‌کاری‌های بنا مقداری کلی از بین رفته و کتیبه‌های ممتازی که سابق بر این در گرداگرد گنبد بوده، اکنون به‌صورت قطعات مجزا و مخروبه درآمده است. در همان نزدیکی مزارِ خواجه ربیع، قبر پدر آقامحمدخان،(مؤسس سلسله پادشاهی فعلی) واقع است. وی چون خصومت نادرشاه را برانگیخته بود، سرش بر باد رفت.»

او همچنین درباره مقبره نادرشاه می‌نویسد: «در همین‌جا یعنی شهری که وی سرپرستی نمود و گرامی داشت، جنازه آن فاتح بزرگ یعنی نادرشاه را ابتدا مدفون کردند. او در حیات خودش در آنجا مقبره‌ای برای خود و فرزندش رضاقلی‌میرزا ساخت که محلی در وسط حرم امام و دروازه بالاخیابان بوده که حالا هیچ اثری از آن باقی نیست. آقامحمدخان قاجار آن جانورخواجه همین که به پادشاهی رسید، برای ارضای غریزه انتقام‌جویی، فرمان داد آن بنا را با خاک یکسان کنند.»

از دیگر اطلاعاتی که کرزن در سفرنامه‌اش به آن اشاره می‌کند، کالاهایی است که در مشهد تولید و به اروپا صادر می‌شوند. از فرش گرفته تا دستمال‌های ابریشمی. اطلاعاتی دقیق که مابقی جهانگردان و سفرنامه‌نویسان اشاره‌ای به آن نکرده‌اند: «در این شهر پارچه‌های ابریشمی مخملی و کتانی بافته می‌شود، ولی به هیچ‌وجه مرغوبیت اجناس بخارا را ندارد. در مشهد سرجمع ۶۰دستگاه ابریشم‌بافی و شال‌بافی هست. از طرف دیگر مردم این شهر فرش‌های ممتاز می‌بافند؛ به‌خصوص از نوعی که طرح اصیل شرقی دارد. فرش‌های کُردی اینجا هم به‌راستی اصیل است، ولی هنرمندانه نیست. در خود مشهد ۴۰کارخانه فرش‌بافی هست. فرش‌های ترکمنی و جواهرات و اسلحه که سابقا در بازار به حد وفور بود، اما اکنون همه را روس‌های ساکن ماوراء بحر خزر می‌خرند یا به اروپا صادر می‌شود.»

هانری رنه دالمانی؛ تاریخ‌شناس فرانسوی / تاریخ سفر: حدود ۱۹۰۰میلادی

هانری رنه در جای‌جای کتابش، بیش از هرچیز دیگری به رسم‌ورسوم ایرانی‌ها علاقه نشان داده است. او در ابتدای بخش سفر به مشهدِ کتابش، از رسم «سلام به حضرت» از روی تپه‌سلام می‌نویسد: «طرف عصر ما به تپه‌ای رسیدیم که از آنجا دورنمای شهر پدیدار می‌شود. سنگ‌های بزرگی را دیدیم که کمی تراشیده و مدور بودند و آن‌ها را زوار می‌نامیدند. یکی از وظایف عابران این است که سه‌دفعه این سنگ‌ها را به طرف شهر بغلتانند. ارابه‌رانان هم گاهی این سنگ‌ها را روی ارابه خود می‌گذارند و چند فرسخ آن‌ها را جابه‌جا می‌کنند ولی نباید آن‌ها را به طرف عقب جابه‌جا کنند و اگر کسی چنین کاری کند، مرتکب گناه بزرگی شده است. مسافرت این سنگ‌ها برای زیارت، ممکن است چندین سال به طول انجامد اما به محض اینکه به شهر نزدیک شدند، پرستاران آستانه می‌آیند و آن‌ها را با تشریفاتی به شهر می‌برند و در محلی که برای آن‌ها معین شده است و اکنون عده زیادی از آن‌ها در آنجا دیده می‌شود، جای می‌دهند. بالای تپه که رسیدیم، تمام زواری که چند روز با ما راه می‌پیمودند، سر تعظیم به طرف شهر فرود آوردند و بعد چندسنگی را به علامت رؤیت گنبد آستانه روی هم گذارده، هرم کوچکی تشکیل دادند.»

رنه جزو معدود جهانگردانی است که رغبت می‌کند و قدم به توس و دیار فردوسی می‌گذارد. او البته از مقبره فردوسی حرفی به میان نمی‌آورد: «وقتی که سیاحان و طالبان اشیای آنتیک به مشهد وارد می‌شوند، دوستانشان به آن‌ها توصیه می‌کنند که به خرابه‌های توس بروند و اطمینان می‌دهند که اگر مختصر کاوشی صورت بگیرد، کاشی‌های طلایی‌رنگ بسیار خوبی از زیر خاک بیرون می‌آید.»

ولادیمیر خانیکوف؛ جغرافی‌دان روسی و سفیر کبیر روس در تبریز / تاریخ سفر: حدود ۱۸۵۸ میلادی

خانیکوفِ روس که هدف اصلی‌اش از شروع سفر به دور ایران، بررسی اوضاع‌واحوال اجتماعی و سیاسی کشور و تهیه نقشه از سرتاسر ایران برای دولت روسیه بوده است، اطلاعات متفاوت‌تری از بقیه جهانگردان دارد و شاید برای اولین‌بار باشد که یک فرنگی از مشهد و امکاناتش، با آمار و اعداد صحبت می‌کند. از تعداد کاروان‌سراها گرفته تا کتاب‌های کتابخانه حضرتی و میزان غذایی که در آشپزخانه پخته می‌شود: «هر روز در آشپزخانه‌های حضرت، ۱۵۰باتمن(معادل ۷۵۰کیلوگرم) برنج پخته و میان زائران مستحق توزیع می‌شود. می‌توان گفت میزان نوسان ورود و خروج زائران به مشهد، بیش از ۵۰هزار نفر در سال است. در کتابخانه امام تعداد ۲هزارو۱۹۹۷اثر در ۳هزارو۶۵۴مجلد و ۶۴سند در ۱۰۰طومار موجود است. شهرت دارد که از هزارو۴۱جلد قرآن حاضر، ۴۲جلد را خود امامان نوشته‌اند. مشهد همچنین ۱۴مدرسه دانشگاهی دارد که قدیمی‌ترین آن‌ها مدرسه «دودر» است و ۱۶کاروان‌سرا نیز در این شهر وجود دارد که کاروان‌ها برای استراحت به آنجا مراجعه می‌کنند.»

خانیکوف همچنین درباره گورستان‌های مشهد و دفن مردگان در آن، گزارش می‌دهد و از یک رسم که میان شیعیان رواج داشت و هنوز هم دارد، صحبت می‌کند: «در شمال محله مقدس، گورستان وسیعی به نام قتلگاه وجود دارد. زمین‌های آن که به نفع آستانه به فروش می‌رسد، یکی از درآمدهای مهم این سازمان را تشکیل می‌دهد، زیرا شمار اجسادی که از تمامی مناطق شیعه‌مذهب به مشهد حمل می‌شود، بسیار درخور توجه است. هر کاروانی که از دربند، هند، بغداد و نیز افغانستان به مشهد می‌رسد، با خود چند جنازه به همراه دارد.» سفرنامه خانیکوف نشان‌دهنده بی‌توجهی محض پادشاهان آن دوره به مقبره فردوسی است، تاآنجاکه او پس از گشت‌وگذار در توس، اثری از قبر فردوسی پیدا نمی‌کند و بعد متوجه می‌شود که مقبره او را تخریب کرده و روی زمین آن گندم کاشته‌اند!

کن شین جو؛ راهبِ بودایی ژاپنی / تاریخ سفر: حدود ۱۹۰۵میلادی

این راهب بودایی که سفری با پای پیاده در فلات شرقی ایران را آغاز کرده بود، قصد داشت از مشهد به افغانستان و از آنجا به پیشاور هند برود که پادشاه وقت افغانستان این اجازه را به او نداد. او که اولین ژاپنی مسافر در مشهد بوده است، تعجب اهالی شهر را برمی‌انگیزد. تاجایی که در سفرنامه‌اش می‌نویسد: «در مشهد که ۱۰۰هزار نفر جمعیت دارد، مهمانخانه‌ای وجود ندارد و من در خانه سید مبارک هندی که عضو سرکنسولگری است، اقامت دارم. این خبر در شهر پیچید که برای اولین‌بار فردی ژاپنی به مشهد آمده است و از این‌رو هنگامی که صاحبخانه در خانه نیست، همیشه عده‌ای در اتاق مجاور این خانه برای تماشای من جمع می‌شوند.»

سِر چارلز ادوارد ییت؛ کنسول بریتانیا در مشهد-تاریخ سفر: ۱۸۹۶

«ییت» که درست بعد از معاهده پاریس و جدا شدن افغانستان از ایران به‌عنوان سرکنسول بریتانیا در مشهد منصوب شده بود، ماموریت داشت مرزهای میان روسیه و افغانستان را تعیین و اطلاعاتی از بنیه اقتصادی و دفاعی ایران جمع‌آوری کند. «ادوار ییت» شرح خوب و کاملی از مشهد دوران ناصری می‌دهد و می‌نویسد: «یکی از دیدنی‌های شهر، بالاخیابان یا راه اصلی است. تقریبا تمامی فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی شهر در همین خیابان اصلی متمرکز است. راهی که به‌سمت بانک و تلگراف‌خانه کشیده شده است، دارای چند کاروان‌سراست که ارابه‌ران‌های عشق‌آبادی در آن توقف می‌کنند. در این راه همچنین راه‌هایی به‌سمت دروازه نوغان و عیدگاه و سراب کشیده شده است. تقریبا تمام خانه‌های مشهد در سطحی پایین‌تر از خیابان واقع می‌شوند. علت این است که هرکس خواسته زمین خود را بسازد، چون نمی‌توانسته از خیابان و کوچه گِل فراهم کند و برایش صرف نمی‌کرده از دوردست بیاورد، زمین خود را گود کرده و از خاک آن استفاده کرده است. شهر به‌طور کلی به ۶محله بزرگ و ۱۰محله کوچک تقسیم شده است و اداره هریک به‌عهده کدخدایی است. به غیر از آستانه و گنبد طلایی آن، از فراز خانه‌های خشتی فقط گنبد طلا و گنبدسبز دیده می‌شود؛ مقبره‌ای نیمه‌ویران در نزدیکی ارگ که ۲۰۰سال قدمت دارد و تعدادی درویش در آن زندگی می‌کنند.»

حضور ادوارد ییت در مشهد، دقیقا با ماه محرم مصادف می‌شود؛ به همین خاطر او بخش زیادی از سفرنامه‌اش را به آداب و رسوم مردم مشهد در این روزها اختصاص می‌دهد و همه آن چیزی را که از بالکن محل اقامتش می‌دیده است، روایت می‌کند: «ایرانیان، عزاداری در این ماه را از واجبات مسلم مذهب خود می‌دانند. به مدت ۱۰شبانه‌روز مراسم سوگواری برپا بود. در برپایی این مراسم، مردم در معابر شهر تجمع می‌کردند و به‌طور کلی تمام خیابان‌های باریک شهر مسدود می‌شد و عبورومرور برای خارجیان مشکل و تاحدی نیز خطرناک می‌گردید. اعضای کنسولگری روس در این ماه، شهر را ترک گفته، به نواحی اطراف آن می‌رفتند. من شخصا دلیلی برای این کار نیافتم و در خانه ماندم. همه‌چیز به‌آرامی می‌گذشت و کوچک‌ترین حرکتی از مردم به نشانه ضدیت و نفرت از اروپاییان سرنزد. دسته‌جات زنجیرزنی در صفوف باریکی متشکل از دو یا سه ردیف که در هرکدام ۲۰ تا ۳۰جوان زنجیر می‌زدند، به راه افتادند. در پشت آن‌ها جمعیت زیادی از مردم به راه افتاده بودند که نوحه می‌خواندند و سینه می‌زدند. آنان به نحوی هماهنگ دست راست خود را بلند کرده، محکم بر سینه می‌کوفتند که گاهی‌اوقات پوستشان زخم می‌شد. اهل تشیع در برگزاری مراسمی از این قبیل، واقعا آدم‌هایی معتقد و پایبند هستند. هر محله یا طایفه‌ای هیئت‌های عزاداری خاص خود را داشت، اما ترک‌های آذربایجانی که در نزدیکی کنسولگری هم زندگی می‌کردند، به گفته عُموم از بهترین برگزارکنندگان این مراسم بودند. در روز قتل، شدت عزاداری مردم و ابراز آن به حداکثر می‌رسید.»

منبع: مشهد به روایت سیاحان نوشته بهروز طاهرنیا و سفرنامه‌هایی که نام سیاحان آن در این گزارش درج شده‌است.

مردم مشهد در مزارع و باغات حاشیه شهر - عکس: ژول ریشار

مشهد به روایت داگرئوتیپ*

درباره نخستین عکاسانی که مشهد را به تصویر کشیدند

مجید ادیبی

پس از شهادت امام‌رضا(ع) و شکل‌گیری «مشهد» در سرزمین کهن توس، حدود ۱۳قرن است که این شهر به‌عنوان یکی از شهرهای مهم زیارتی جهان، مورد توجه مسلمانان و به‌ویژه شیعیان قرار گرفته است. رسمی شدن مذهب شیعه در دوران صفوی نیز بر اهمیت و رونق این شهر افزوده و همواره یکی از مقاصد اصلی سفر زائران و جهانگردان بوده است. مشهد در دوران مختلف تاریخی، سرنوشتی پرفرازونشیب داشته، ولی باتوجه‌به حضور صدها هزار زائر که در طول سال به این شهر می‌آمدند، مراکز تجاری، رونقی فزاینده داشته و یکی از شهرهای ثروتمند ایران در دوران مختلف تاریخ بوده است. هرچند در مقاطعی، این ثروت آفتی برای شهر و مردم آن بوده و در طول تاریخ به‌خاطر ثروتش، بارها هدف تاخت‌وتاز و تاراج ازبک‌ها قرار گرفته است. در پایان دوره صفویان نیز این شهر چند بار هدف هجوم افغان‌ها قرار گرفت تااینکه در دوره افشاریان، نادرشاه افشار به‌عنوان پایتخت ایران معرفی‌اش کرد و پس از بازسازی، رونقی دوباره گرفت و امنیت بر آن حاکم شد.

پس از مرگ نادر و در زمان جانشین او(شاهرخ افشار) مشهد از رونق گذشته‌اش افتاد و هرج‌ومرج و ناامنی تا اوایل دوره قاجار گریبان‌گیر این شهر بود و بارها ازسوی قبایل مختلف ازبک و ترکمن، هدف تاخت‌وتاز و تاراج قرار گرفت.

برخی مورخان بر این باورند که دوران حکومت ناصرالدین‌شاه، مصادف شده است با ورود علوم و فنون جدید به ایران اما درباره ورود فن عکاسی به ایران، نمی‌توان با این قطعیت سخن گفت. بر اساس اسناد تاریخی، ترویج علم و عمل «عکس» در ایران از اواخر سلطنت محمدشاه قاجار شروع شده و در زمان ناصرالدین‌شاه وسعت گرفته است.

موسیو ژول ریشار، معلم فرانسه «دارالفنون»، نخستین کسی بود که برای اولین‌بار عکاسی به شیوه داگرئوتیپ را در سال ۱۸۴۴ میلادی در ایران به‌کار بست. لوییجی پشه، آنتونیو جیانوزی، لوئیجی مونتابونه و دستیارش پیترو بون، از نخستین دست‌اندرکاران فن عکاسی در ایران بوده‌اند و از مناطق مختلف ایران ازجمله خراسان و مشهد عکاسی کرده‌اند.

با این همه «آقارضا اقبال‌السلطنه» نخستین عکاس‌باشی ایران است که در سال ۱۸۶۳ میلادی ازسوی ناصرالدین شاه به این سمت برگزیده شد.

ورود عکاسی به مشهد

حدود ۲۰سال پس از اختراع عکاسی و شایع شدن عکس در تهران، هنوز در بسیاری از نقاط ایران مردم با این صنعت آشنا نبودند.

برخی مورخان بر این باورند که «خانیکف»، جغرافی‌دان و سیاح روسی، در سال ۱۲۷۴ ه.ق به‌همراه دو نقشه‌بردار به خراسان و مشهد آمده و عکس‌هایی از این منطقه ثبت کرده است. در کتاب «گنجینه عکس‌های ایران» تالیف مرحوم دکتر ایرج افشار، به این موضوع نیز اشاره شده است که «آ.دوبار» یکی از نقاشان فرانسوی، نقاشی‌هایی از مشهد و خراسان را از روی عکس‌های ولادیمیرخانیکف روس کشیده است.

«لوییجی پشه» ایتالیایی از دیگر عکاسان اروپایی است که در منطقه خراسان و به‌ویژه شهر مشهد عکاسی کرده است.

اکنون قدیمی‌ترین عکس‌های موجود از مشهد در آلبوم ۳۰۴کاخ موزه گلستان یافت می‌شود. عکس‌هایی که در سال ۱۲۷۰ یا ۱۲۷۵ ه.ق، جیانوزی، افسر ایتالیایی که در خدمت دولت ایران بود، عکس‌برداری کرده است.

آقارضا اقبال‌السلطنه(عکاس‌باشی) که یکی از نوادر دوران خود بود، نخستین عکاس ایرانی است که در رکاب ناصرالدین‌شاه قاجار به مشهد آمد و عکس‌هایی را از مناظر و اماکن این شهر گرفت.

تعدادی از نخستین عکس‌هایی که از حرم مطهر رضوی به ثبت رسیده است، مربوط می‌شود به کارهای آقارضا عکاس‌باشی.

در سفر دوم ناصرالدین‌شاه به مشهد نیز «منوچهرخان عکاس‌باشی» در رکاب شاه عکس‌هایی از مشهد و صحن‌ها و گنبد امام‌رضا(ع) گرفت.

با اینکه آقارضا عکاس‌باشی در سفر اول شاه به مشهد در عکس‌هایی که از منطقه خراسان و مشهد گرفته، به ذکر دقیق محل و تاریخ عکاسی پرداخته است، منوچهرخان چندان در قید نوشتن تاریخ و شرح عکس نبوده و بیشتر تصاویری که او گرفته، بعدا خود ناصرالدین‌شاه زیرنویسی کرده است.

عبدا...میرزا قاجار عکاس دیگری است که عکس‌های زیادی را از خراسان و مشهد گرفته است.

فرمانِ گرفتن عکس از سرحدات خراسان از سوی ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۸ ه.ق طی نامه‌ای که در صفحه اول آلبوم شماره ۲۴۰کاخ موزه گلستان آمده، به عبدا... قاجار ابلاغ می‌شود.

عکس‌های عبدا... قاجار از سرحدات خراسان در سال ۱۳۱۱ه.ق در دو آلبوم به شماره‌های ۲۴۰و ۲۹۱ به ناصرالدین شاه تقدیم شده است. یعنی به فاصله سه سال پس از فرمان ناصرالدین‌شاه به عبدا... قاجار.

عکاسان دیگری هم بوده‌اند که به مشهد آمده و عکس‌هایی گرفته‌اند. ازجمله می‌توان به حضور «ویکتور سیمینوف»، افسر گارد امپراتوری روسیه، اشاره کرد. او از فاصله‌ای دور یک عکس از حرم برداشته که احتمالا به دلیل غیرمسلمان بودنش نتوانسته است به داخل صحن‌ها برود و عکاسی کند.

*داگرئوتیپ، شیوه رایج عکاسان در دوران قاجار بود

منابع:

- گنجینه عکس‌های ایران، نوشته مرحوم دکتر ایرج افشار؛
- کتاب تاریخ عکاسی ایران، نوشته یحیی ذکاء؛
- کتاب «عکاسخانه ایام»، نوشته نسرین ترابی.

عبدا... قاجار از معدود عکاسانی است که در زمان حضورش در مشهد توانست پل تاریخی کشف رود را برای همیشه ثبت و ماندگار کند

مردم مشهد در حاشیه این شهر در قاب دوربین ژول ریشار

نمایی از سردر خواجه ربیع/ عبدا... قاجار در کنار عکاسی از اماکن مقدسه مشهد(حرم مطهر رضوی) عکس‌های بسیاری از آثار تاریخی و ابنیه مشهد ثبت کرده‌است

از حرم تا محرم

آداب و رسومی که مورد توجه سیاحان غربی بود

طوبی اردلان

سیاحان غربی هنگام ورود به مشهد تقریبا همه آداب و رسوم ما را با جزئیات و نکته‌بینی بسیار توصیف کرده‌اند اما جالب است بدانید که در میان آداب و رسوم گوناگون این خطه، مراسم «عزاداری در ماه محرم»، «سنت ازدواج»، «کفن و دفن مردگان در حرم» و «آداب ماه رمضان» برای آنان آن‌چنان شگفت‌آور بوده که بیشترین نوشته‌ها را به خود اختصاص داده است.

دیدار حرم

در دوران قاجار که غیر مسلمانان حق ورود به حرم را نداشتند، وامبریِ یهودی خودش را به شکل و شمایل مسلمانی زائر در می‌آورد و به صورت ناشناس وارد حرم می‌شود. او یکی از معدود سیاحان غیر مسلمانی است که توانسته‌است داخل حرم را ببیند و آن را توصیف کند: «داخل حرم پوشیده از جواهرات و تزیینات گرانبهاست، آن‌چنان که نمی‌توانستم از دیدن آن‌همه جواهر زیبا و کمیاب چشم بردارم. این‌ها را شیعیان مخلص به امام خود هدیه و پیشکش کرده‌اند. آنجا یک کلاه‌خود الماس با شمشیر و خنجرهای طلای زمردنشان وجود دارد؛ دست‌بندها، گردن‌بندها و یک چلچراغ بسیار بزرگ که زیبایی‌اش تحسین‌کننده است. داخل و بیرون حرم چندان تفاوتی ندارند، یعنی زیبایی هردو مکان در تعادل با هم قرار دارد. تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که زیبایی این مکان مقدس با تزیینات استادانه و جواهراتی که نمی‌توان بر آن‌ها قیمت گذاشت، حیرت‌آور است و دلالت بر درک بالای سازندگان و طراحان آن دارد. فرش‌های زیبای شرقی که در تاروپود آن الماس و سنگ‌های قیمتی بافته شده است، مدام بر سر حیران کردن من با یکدیگر در رقابت بودند.»

عزاداری ماه محرم

سیاحان اروپایی مراسم سوگواری ماه محرم را به دلیل اهمیت آن در بین شیعیان بیش از سایر مراسم مذهبی در سفرنامه‌های خود انعکاس داده‌اند. رایس انگلیسی می‌نویسد: «در این ماه مراسم عروسی و جشن برگزار نمی‌شود. مردم بر سردر خانه‌ها پرچم‌های سیاه به نشانه عزا نصب می‌کنند و در اکثر منازل شهر مراسم روضه و عزاداری برپاست و مؤمنان برای ثواب، چای و قلیان رایگان می‌دهند.» موریس پرنو، جهانگرد فرانسوی که در دهه ۲۰ به مشهد سفر کرده است، از متوقف شدن فعالیت‌های عمومی و تعطیلی همه مکان‌ها حتی وزارتخانه‌ها می‌نویسد و شهر را ماتم‌زده توصیف می‌کند. لیدی شیل، همسر سفیر انگلستان، اما محرم را ماه استراحت ایرانیان می‌داند و می‌گوید: «این واقعه به قدری ایرانیان را تحت‌تأثیر قرار داده است که همه فعالیت خود را تعطیل می‌کنند. آنان داستان این اتفاق را به‌صورت نمایشی در کوچه و خیابان به اجرا در می‌آورند. البته در دوران گذشته انگلستان هم برای برگزاری شعائر مذهبی نمایش داشته‌اند و چقدر این آداب مذهبی به هم نزدیک‌اند.» دروویل هم از دسته‌های عزاداری و سینه‌زنی‌ای یاد می‌کند که به صورت گروه‌های پنجاه‌نفری با لباس‌های پاره‌پاره «یا حسین گویان» در کوچه‌ها حرکت می‌کنند: «آنان گاهی دست و سینه خود را به طور وحشتناکی زخم می‌زنند و در کوچه و خیابان حرکت می‌کنند. این نمایش در حضور شاه و درباریان با تشریفات بیشتری انجام می‌شود. در مشهد مردم در روز دهم محرم لباس سیاه روزهای قبل را از تن در می‌آورند و کفن سفید می‌پوشند. من دیدم که ابتدا ۲ صف از مردان که قمه و شمشیر به دست داشتند، در ۲ سوی خیابان با آهنگ ملایمی به حرکت در می‌آمدند. سپس چهره اصلی مراسم در وسط و بین ۲ صف هویدا شد، مردی که بدنش در زیر قمه‌ها، نعل اسب‌ها، عینک‌ها و خرت‌وپرت‌های دیگری که به آن متصل بود، پیدا نبود. یک جفت خنجر در قسمت جلوی سینه و پشت کمرش فرو رفته بود. مقدار زیادی نعل اسب به قسمت شانه‌هایش وصل شده و تعداد بی‌شماری قفل از پوست بدنش آویزان بود. بلافاصله در پشت سر این مرد، تعدادی از مردان که سرها را تراشیده و کفن سفید به تن کرده بودند، پدیدار شدند.»

مراسم کفن و دفن

کفن و دفن اموات در جوار حرم رضوی در نگاه سیاحان غربی یکی از شگفت‌آورترین آدابی است که دیده‌اند، تا آنجا که بیشترین نوشته‌ها درباره این رسم است. فریزر می‌نویسد: «مردم ایران به دلیل احترامی که برای حرم مقدس حضرت رضا(ع) قائل هستند، اموات خود را در این مکان مقدس به خاک می‌سپارند تا آنجا که متمولان ایرانی مبلغ گزافی برای دفن اموات خود در صحن‌ها و رواق‌های حرم می‌پردازند که بین ۲۰ تا ۲۰۰ تومان برای دفن یک مرده متغیر است.» پولاک هم می‌گوید: «اجساد مردم ثروتمند و متدین بلافاصله پس از مرگ یا نبش قبر به یکی از اماکن متبرکه کربلا، مشهد، قم و یا شهر ری حمل می‌شود. قیمت هر مکان بسته به تقدس مکان و دوری و نزدیکی از بقعه متبرکه متفاوت است. برای انتقال جسد ابتدا آن را در نمدی می‌پیچند و با ۲ میله از پهلو محکم می‌کنند. سپس جسد را به صورت افقی به روی قاطر می‌گذارند. معمولا کار حمل به عهده خود چهارپادار است ولی گاهی هم گروهی از خدمه و غلامان به همراه جنازه می‌روند. ما در اغلب سفرهایمان با کاروان حمل جنازه روبه‌رو می‌شویم. بویی که از فاصله دور از این اجساد متصاعد می‌شود، مثل زنگی، دوری یا نزدیکی آنان را خبر می‌دهد. البته برخی از ساربانان معمولا برای اینکه فساد نعش را به تعویق بیندازند توی تابوت مرده را پر از سیب می‌کنند، زیرا معتقدند که بوی خوش سیب گندی نعش را به تعویق می‌اندازد.» او همچنین در خاطرات خود توضیح می‌دهد که این رسم تنها به ایرانیان محدود نمی‌شود و تقریبا رسمی است که بین شیعیان تمام جهان رواج دارد، تا آنجا که گویا در دوره‌ای جنازه‌های بسیاری از طریق دریا و با کشتی از هند به مشهد و کربلا فرستاده می‌شده است. او تعریف می‌کند که در یکی از این موارد، ۳۰۰ جنازه را با کشتی از هند به ایران فرستاده‌اند اما گویا جنازه‌ها در راه دچار فساد می‌شوند. ناخدای کشتی هم برای جلوگیری از شیوع بیماری اجساد را به دریا می‌ریزد. بعد یک جواز کفن و دفن جعلی درست می‌کند و به صاحبان عزا می‌گوید که جنازه‌ها را برده و دفن کرده است اما چندی بعد حقیقت فاش و غائله‌ای بر پا می‌شود. این رسم گرچه برای آنان عجیب است اما آن را منسوخ یا سیاه نمی‌دانند، به‌طوری که لیدی شیل می‌نویسد: «این رسمی است که در سراسر جهان وجود دارد و تنها شکل برگزاری آن متفاوت است. در اروپا هم مرده را قبل از دفن آرایش می‌کنند و مقامات‌بلند پایه را در کلیسا به خاک می‌سپارند.» او حتی توضیح می‌دهد که رسم دفن اموات در کنار اماکن مقدس ربطی به ورودِ اسلام به ایران ندارد و پیش از این هم ایرانیان برای مردگان خود احترام بسیار قائل بوده‌اند و همیشه بهترین جایگاه یا آداب دفن را به نشانه احترام به کار می‌برده‌اند.

بقعه هارونیه - عکس از لوئیجی پشه

قبرستان قتلگاه در نزدیکی حرم که حالا به باغ رضوان تغییر نام داده. آنتونیو جیانوزی سال۱۸۶۰میلادی

عکس عبدا...قاجار از عزاداری محرم در حرم سال۱۳۰۹ هجری